

مفهوم توسعه:

کنش‌های متقابل بین نظرات

«جدید» و «قدیم»

نویسنده: BARBARA INGHAM University of Salford

برگردان: حسین شریفی - محمد عالیشه

... این سؤال مهم که مفهوم توسعه چیست، حایز اهمیت است. عدم توانایی در داشتن هدفی که کاملاً درک و پذیرفته شود و با سیاست کشور نیز ربط داشته باشد، عامل اصلی مشکلات عدیده‌ای است که کشورها هنگام طراحی سیاستهای هماهنگ و موثر با آنها دست به گریبان هستند.

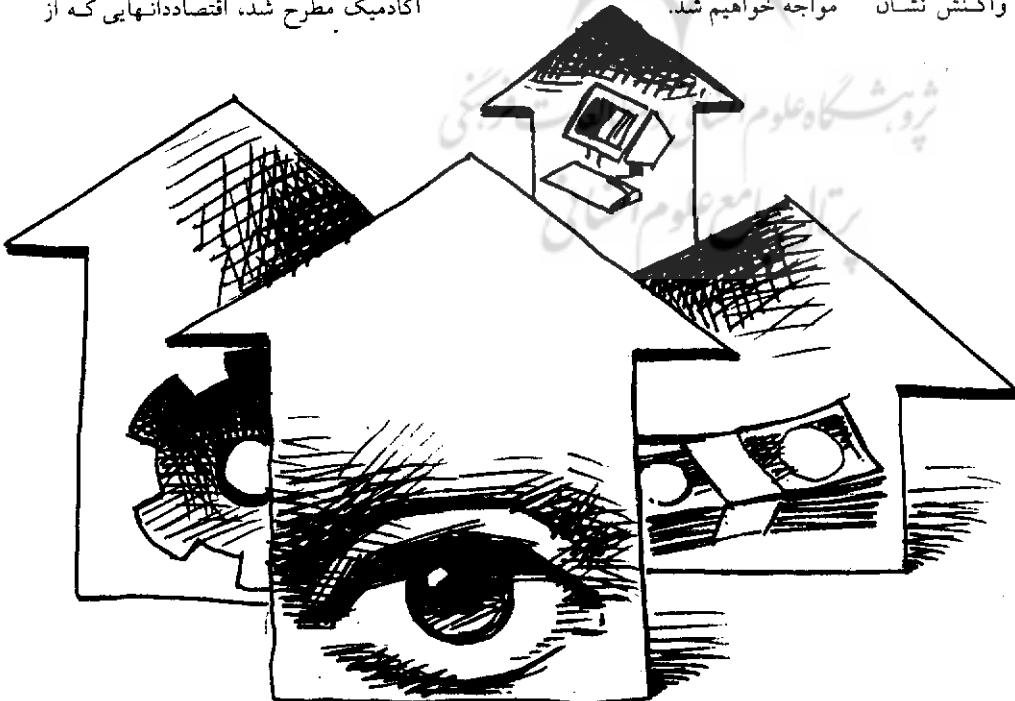
زمانی که توسعه اقتصادی برای اولین بار بعد از جنگ جهانی دوم به عنوان یک برنامه آکادمیک مطرح شد، اقتصاددانهایی که از

می‌دهند، هرچند این ابعاد توسعه تاکنون به طور ناقص درک و بیان شده‌اند!

۱. مقدمه

توسعه ممکن است به عنوان هدفی انگاشته شود که کشورها در جهت دستیابی به آن تلاش می‌کنند، CANSAL علی‌تاً تا زمانی که از اهداف و فرآیندهای توسعه شناخت کافی نداشته باشیم، با مشکلاتی مواجه خواهیم شد.

چکیده: در این مقاله کنشهای متقابل بین مشکلات اولیه توسعه اقتصادی و مسائل جدیدی که این برنامه به آنها می‌پردازد مورد بررسی قرار می‌گیرد. بیشترین تاکید بر مفهوم توسعه در بافت تاریخ اقتصاد، صنعتی شدن و نوگرایی، توسعه مردم مدار، ثبات، آزادیهای مدنی و سیاسی و اخلاق توسعه خواهد بود. نتیجه نهایی مقاله این است که اقتصاددانها نسبت به چالشهای این مشکلات واکنش نشان



لحاظ فکری در یک محیط باثبات تری کار می‌کردند، بر این باور بودند که توسعه تکرار اثربخش تجربه کشورهایمانند بریتانیا، فرانسه، آلمان، ایالات متحده و ژاپن است که در طول قرن ۱۹ صنعتی شده‌اند. این اقتصاددانها با نشان دادن شواهدی از این کشورها بر اهمیت ذخیره مالی زیاد و انباشت سرمایه (Capital Accumulation) در رشد اقتصادی تاکید می‌ورزیدند. از آن زمان به بعد اقتصاددانهای توسعه دریافته‌اند که نمی‌توان چشم بسته تجربه تاریخی کشورهای ثروتمند را به کار گرفت. شرایطی که در آن غولهای بزرگ قرن نوزدهم موفق شدند، تفاوت چشم‌گیری با شرایط امروزی دارد. علاوه بر این، تعداد معدودی از اقتصاددانها و سیاست‌گزاران امروزی آماده می‌شوند تا مطابق آنچه پیشگامان این برنامه انجام داده‌اند، همانندسازی سریعی از رشد اقتصادی را همراه با توسعه انجام بدهند. در واقع، برخی از صاحب‌نظران امروزه، شدیداً نگران دادن فرآیند غربی شدن (westernization) را به عنوان هدفی برای کشورهای درحال توسعه رد می‌کنند.

اما می‌توان از دیدگاه‌های عقلانی پیشین، بصیرتهای جدیدی کسب نمود. می‌توان در پاسخ به سوال «مفهوم توسعه چیست؟» نتیجه‌گیری‌های کلی براساس برداشتهای امروزی از اندیشه‌های پیشین و مشکلات جدیدتر به دست آورد. این نتیجه‌گیریها به طور خلاصه به قرار زیر می‌باشند:

الف: بُعد تاریخی بسیار مهم است. هر چند انتظار تکرار صرف آنچه صنعتی شدن و رشد قرن نوزدهم را در پی داشت، ما را به اشتباه خواهد انداخت، اما شیوه‌های نهادی جدید برای تاریخ ممکن است راههای مهمی برای ایجاد رشد در یک اقتصاد ارابه دهد.

ب: تغییر ساختاری که به موجب آن، گستردگی بخش کشاورزی باتوجه به بخشهای خدمات و تولید، تنزل می‌یابد، بسیار حایز اهمیت است هرچند ممکن

است هزینه‌هایی نیز برحسب وابستگی بیش از حد بین‌المللی، عدم اشتغال و از بین رفتن شیوه سنتی زندگی را در پی داشته باشد.

پ: مدرنیزاسیون که در برگزیده تغییرات فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و صرفاً اقتصادی نیز می‌باشد، منتقدان بی‌شماری دارد. اما تاکنون هیچ کس یک مدل بومی کاملاً موفق از توسعه ارائه نداده است.

ت: اقتصاددانها ثابت می‌کنند که سودهای ناشی از رشد اقتصادی همیشه به طور برابر توزیع نمی‌شوند. آنچه توزیع درآمدها را در طول زمان ایجاد می‌کند، شدیداً پیچیده می‌باشد، اگرچه با مطالعه تاریخ و تجزیه و تحلیل تجربی مقطعی راهنمایی‌هایی نیز ارائه داده‌اند.

ث: عده‌ای از اقتصاددانها ممکن است به دلیل ترجیح دادن توسعه سود محور بر توسعه مردم - محور شدیداً مورد انتقاد قرار گیرند. اقتصاددانهای توسعه همچون ای.کی. سین (A.K.Sen) و پاول استریتن (Paul Streeten) بیشترین توجه خود را به مفهوم توسعه انسانی مبذول داشته‌اند. همچنین اقتصاددانها به منظور جلوگیری از تمرکز قدرت و منابع در مرکز توجه بیشتری به مسائلی همچون تمرکززدایی، مشارکت و توسعه همگانی مردم روستا نشان داده‌اند. این امر در بسیاری از کشورهای درحال توسعه دیده می‌شود.

ج: تغییرات سیاسی تاثیرات قابل ملاحظه‌ای بر توسعه می‌گذارند. چنین به نظر می‌آید که آزادیهای سیاسی و مدنی همگام به بهبود در کیفیت زندگی افزایش می‌یابد. این امر در اندازه‌گیری امید به زندگی، مرگ و میر نوزادان و درآمد سرانه واقعی مشخص شده است.

د: همواره از اقتصاددانها خواسته می‌شود، مسائل اخلاقی که در نتیجه توسعه ایجاد می‌شوند را مورد بررسی قرار دهند. دیدگاههای فلسفی مختلف که منشاء قضاوت‌های آنهاست باید مشخص شود.

۲. رشد و توسعه در شرایط تاریخی

«بربُعد تاریخی رشد و توسعه باید تأکید شود. تقویت این بُعد نحوه شکل‌گیری وضعیت موجود و همچنین محدودیتهای آنها را مشخص می‌سازد و فرصتهایی برای ایجاد تغییرات مطلوب ایجاد می‌کند».

ایرما آدلمن (Irma Adelman) و سینتا تفت - موریس (Synthia - Taft - Morris)، بیش از ۲۵ سال الگوی تاریخی رشد را برای شماری از کشورهای توسعه یافته و درحال توسعه، مورد تحقیق قرار داده‌اند. آنها تلاش نموده‌اند تا با استفاده از شیوه‌های تجربی مختلف «مفهوم توسعه» را روشن نمایند. این کار به شیوه‌های مختلف صورت گرفته است و درسهایی برای کشورهای درحال توسعه ارابه می‌دهند. کار آنها به دو دلیل درخور توجه است: اول اینکه شواهدی که آنها ارابه می‌دهند دامنه وسیعی از متغیرهای اقتصادی و غیراقتصادی را درمی‌گیرد. دوم، اهمیت شیوه‌ای بود که آنها به کار می‌گرفتند. این شیوه یک شیوه الگویی استقرایی بود که موردپسند چنری، هیرشمن و شمار دیگری از محققان فعال در زمینه توسعه اقتصادی بود.

نتیجه‌گیریهای آدلمن و موریس به ترتیب بر نقش کشاورزی، بازار، توسعه صادرات و موسسات سیاسی در رشد اقتصادی تاکید می‌کنند.

آدلمن و موریس از تجارب تاریخی نتیجه گرفتند که کشاورزی نقش مهمی در توسعه بازی می‌کند. مهمترین نقش آن مازاد قابل فروشی (Marketable Surplus) است که ورای درآمد معیشتی جمعیت کشاورزی ایجاد می‌کند. در مراحل آخر رشد، بخش کشاورزی به عنوان بازاری برای کالاهای مصرفی و منبع نیروی کار صنعت اهمیت می‌یابد. در مراحل اولیه رشد، توجه زیاد به مالکیت بر زمین سودمند خواهد بود، زیرا مازاد قابل سرمایه‌گذاری عمده‌ای را به وجود می‌آورد. اما در مراحل آخر رشد، به منظور اشاعه نوآوریها و گسترش رشد در بخش کشاورزی، توزیع بیشتر مالکیت بر زمینها

ضروری است. در آخر اینکه، رشد بخش کشاورزی شدیداً با برنامه‌های مالکیت ارضی در کشور مربوطه ارتباط دارد. برنامه‌هایی که زارعان را بر زمین‌داران غایب ترجیح می‌دهند، رشد بیشتری را در بازده بخش کشاورزی در پی دارند.

آدلمن و موریس بیان می‌دارند که نظامهای بازاری با مشوقهای پولی خود عوامل قدرتمندی در توسعه صادرات و رشد اقتصادی می‌باشند. شواهد بیانگر این موضوع می‌باشد، هنگامی که دولتها، موسسات بازاری تخصصی را ارتقاء می‌بخشند و موانع نهادی را از میان برمی‌دارند و به امنیت حقوق مالکیت خصوصی کمک می‌کنند، رشد سریع‌تر صورت می‌گیرد. اما، تجربه قرن نوزدهم نشان می‌دهد که تقویت نظامهای بازاری ممکن است نتواند فواید رشد را گسترش دهد. برای مثال، اقتصادهای ضعیف روستایی باعث افزایش بدهکاریها و از دست دادن مالکیتها می‌شدند. افرادی که صاحب داراییسی و مهارت نبودند نمی‌توانستند از فرصتهای بسیار مناسبی که در ارتباط با گسترش نظام بازار ایجاد می‌شد، بهره‌برداری نمایند.

گسترش صادرات نیز بر رشد و تغییر اقتصادی تأثیر می‌گذارد، اما اثرات گسترده‌تری بر اقتصاد داخلی به طور قابل ملاحظه‌ای از یک کشور به کشور دیگر و از یک زمان به زمان دیگر تفاوت می‌کند. این اثرات وابستگی خاصی به برنامه‌های مالکیت ارضی و تقسیم زمینی دارند. ساختارهای قدرت سیاسی، نظام آموزشی، حمل و نقل، سرمایه‌گذاری و تعرفه‌های گمرکی نیز تأثیر بسزایی در توزیع سودها دارند. وابستگی بیش از حد به کشورهای خارجی در دراز مدت رشد اقتصاد داخلی را محدود می‌کند. طبق نظر آدلمن و موریس نهادهایی سیاسی درخور توجه می‌باشند، تاریخ نشان می‌دهد که تنها زمانی که دولتها به منظور سرمایه‌گذاری در آموزش عمومی (بخصوص در زمینه سوادآموزی بزرگسالان)

و توسعه کشاورزی آماده شده و دست به اصلاحات ارضی زده‌اند و حمل و نقل را بهبود داده‌اند، رشد اقتصادی به طور قابل ملاحظه‌ای در سراسر اقتصادی گسترش یافته است.

آدلمن و موریس در مطالعات تاریخی خود نتیجه می‌گیرند که نمی‌توان یک مسیر همگانی برای رشد اقتصادی توصیه نمود. هر نوع رهنمودی مثلاً لزوم یک کشاورزی رو به رشد به منظور کمک به صنعتی شدن، و یا تجمع قدرت در دست گروههایی غیر از نخبگان (برگزیدگان) باید بسیار کلی باشد و سیاستهای اقتصادی که دولتها به منظور گسترش رشد اتخاذ می‌کنند از اهمیت بسزایی برخوردارند.

کاری که آدلمن و موریس انجام داده‌اند به شیوه اقتصاد نهادی می‌باشد. کار آن دو، بر اهمیت موسسات در رشد اقتصادی و گسترش رشد در سراسر جامعه تأکید می‌کند. بین کار آنها و کار هولیس چنری تشابه‌ای وجود دارد. چنری بر شاخصهای ساختاری اقتصاد همچون نسبت ذخیره پولی، تجارت، کشاورزی، صنعت و خدمات تأکید می‌کند و این در حالی است که آدلمن و موریس تأکید خاصی بر شاخصهای اجتماعی، سیاسی و نهادی دارند.

دیگر تاریخ‌دانهایی همچون داگلاس نورث و منصور آلسان (Mancur Olson) که بر روی شیوه نهادی کار کرده‌اند نیز نظریه‌هایی در مورد رشد ارائه داده‌اند که در آن نظرات در مورد سؤال «مفهوم توسعه چیست؟» تأمل شده است. اقتصاددانها بیان می‌کنند که بازار مفیدترین راه‌حل برای مشکلات تخصصی است، با این وجود به ندرت هزینه‌های دستیابی به تعادل بازار را مورد ملاحظه قرار می‌دهند. نورث با استناد به تاریخ ادعا کرده است که هزینه‌های بالای خرید و فروشها مانع از این می‌شوند که بعضی از اقتصادها و جوامع توان اقتصادی خود را درک نمایند. وی عقیده که تکامل بعضی از مالکیتها باعث می‌شود که بازار با هزینه نسبتاً کم نقش مهمی را بازی کند.

بعضی از تمهیدات قانونی همچون ضمانتها، نامهای تجاری، قراردادهای رسمی، نظارت دقیق و تعزیرات که همگی اساس قانونی اقتصاد رقابتی می‌باشند، موجبات رشد اقتصادی را فراهم می‌کنند. این تمهیدات قانونی ویژگی پیشرفته‌ترین جوامع می‌باشند. یکی از معایب این شیوه، این است که به همان اندازه که مالکیتهای مؤثر علت رشد اقتصادی می‌باشند، می‌توانند نتیجه آن هم باشند.

منصور آلسان دیدگاه نسبتاً متفاوتی نسبت به نقش عوامل قانونی در رشد اقتصادی دارد. وی معتقد است که گروههایی همچون انجمنهای کارگری و اتحادیه‌های تجاری که مانع قدرت بازار و نفوذ سیاسی آن هستند از رشد اقتصادی جلوگیری می‌کنند. به نظر او در کشورهایی که گروههای تجاری خاص در جریان جنگ از بین رفته‌اند، در سایه یک نظم پایدار و قانونی می‌توانند به رشد سریعی دست یابند. آلسان آلمان و ژاپن بعد از سال ۱۹۴۵ را با بریتانیا مقایسه می‌کند. او نشان می‌دهد که کشورهایی همچون بریتانیا که درگیر تغییرات اجتماعی وسیعی بوده‌اند به علت کثرت سازمانها و اتحادیه‌های بازدارنده، رشد آنها مختل شده است. درحالی که کشورهای آلمان و ژاپن به علت نداشتن چنین موانعی شروع خوبی داشته‌اند و رشد اقتصادی آنها نیز سریعتر بوده است.

اقتصاد نهادی (Institutional Economics) نیز به همین شیوه مشکل توسعه معاصر را روشن می‌سازد. اقتصاددانهای توسعه با مقایسه آسیای جنوب شرقی و امریکای لاتین به تفاوتهای مهم در روند رشد از دهه ۱۹۶۰ به بعد آگاه شدند. درآمد سرانه امریکای لاتین در دهه ۱۹۹۰ به اندازه کل درآمد سرانه آن تا سال ۱۹۷۰ است. همین طور در کره جنوبی و تایوان درآمد واقعی در فاصله سالهای ۱۹۷۰-۱۹۹۰ و به خصوص ۱۹۸۶-۸۹ رشد چشم‌گیری داشته است. کره جنوبی و تایوان سیاست موفق صنعت مبتنی بر صادرات را

دنبال کرده‌اند. در مقابل امریکای لاتین با بدهیهای خارجی زیاد، سیاست حمایتی رابا تأکید زیاد بر واردات دنبال کرد و موفقیت کمتری داشت. چرا باید چنین سیاستهای مختلفی را اتخاذ نمود؟ توضیحی در این مورد وجود دارد که با شیوه نهادی هماهنگی دارد و بر نقش گروههای تجاری خاص در این جوامع تأکید می‌کند. جفری ساکس (Jeffery Sachs) به یک اختلاف در زمینه توزیع و مالکیت زمین در این دو جامعه اشاره می‌کند. در امریکای لاتین کاهش نرخ ارز که لازمه سیاست مبتنی بر صادرات است با مقاومت اکثر مردم روبه رو شد، زیرا درآمدها به طبقه کوچکی از زمینداران و صادرکنندگان منتقل می‌شد. در عوض از سیاست جانشینی واردات که نیازمند پارانه‌های سنگین و نرخ ارز گران بود، حمایت شد. در کره جنوبی و تایوان توزیع زمینی در حجم گسترده‌تری صورت گرفت و همین امر موجب پیدایش تعداد زیادی صادرکننده شد که با نرخ ارز گران مخالفت می‌کردند. این چنین بود که کره جنوبی توانست سیاستهای مبتنی بر صادرات را بدون مخالفت یا با اندک مخالفتی از طرف زمینداران و کارگران به اجرا در بیاورد.

نمونه‌های فوق نشان می‌دهد که اقتصاد نهادی می‌تواند بصیرتهایی در مورد رشد سیاسی ایجاد کند. دیدگاه تاریخی که رشد اقتصادی را نتیجه مراحل تاریخی می‌داند موفقیت کمتری داشته است. رستو عامل اصلی رواج این دیدگاه شد، هرچند این دیدگاه تنها به او نسبت داده نمی‌شود. رستو کل تاریخ مدرن را به پنج دوره تقسیم کرد: جامعه سنتی، شرایط قبل از تقلید، تقلید، بلوغ و مرحله مصرف گروهی زیاد، انتقاد شدیدی که بر این دیدگاه می‌شود، این است که این دیدگاه یک برداشت طولی از تاریخ دارد. نظریه پردازان میانه‌رو و رادیکال بیان می‌کنند که کشورهای «توسعه یافته» نسبت به «کشورهای درحال توسعه» بیشتر در مسیر پیشرفت قرار دارند. تصور بر این است که هر اقتصادی این مراحل را می‌گذراند.

روشن است که این دیدگاه نسبت به تاریخ گمراه‌کننده است. زیرا اقتصادها ممکن است راه این مراحل را گم کنند یا در یک مسیر خاص متوقف شوند یا حتی پس‌رفت کنند. علاوه بر این ممکن است راههای دیگری نیز وجود داشته باشد. هیریشمن خطراتی که ممکن است سیاست توسعه در پی داشته باشد را گوش‌زد می‌کند.

... انتظار می‌رود که کشورهای توسعه نیافته مانند اسباب بازیهای کوک شده‌ای به طور یک بعدی عمل کنند و به سختی مراحل توسعه را پشت سر گذارند.^۳

تاریخ پرفراز و نشیب اروپا نیز، تفاوت مراحل تدریجی و عملی توسعه را تشدید می‌کند. جسرسی چنکران (Geschenhenkron) نشان داده است که رشد اقتصادی امروزی مطابق ادعای رستو روند مشابهی در کشورهای مختلف نداشته است. صنعتی شدن روسیه و آلمان که در مقایسه با انقلاب صنعتی انگلیس دیر شروع شد، تفاوت فاحشی با دیگر کشورهای اروپایی دارد. این تفاوت به دلیل تلاش مضاعفی بود که این کشورهای برای دستیابی به اهداف خود انجام دادند. ماهیت صنعتی شدن اروپا اندکی پیش از شروع مرحله صنعتی شدن تغییر کرد. این تغییر با توجه به میزان عقب‌ماندگی صورت گرفت. جرس چنکران کشورهای اروپایی قرن ۱۹ را به سه گروه تقسیم کرد: پیشرفته، تا اندازه‌ای عقب‌مانده و خیلی عقب مانده. وی نشان داد که راه توسعه هر کشور با توجه به میزان عقب‌ماندگی آن متفاوت است و هر اندازه اقتصاد کشور عقب‌مانده‌تر باشد، نقش دولت در روند توسعه و پیشرفت بیشتر می‌شود. این نقش باید از طریق ایجاد نهادهای خاصی برای تأمین سرمایه صنایع نوظهور اجرا شود. در اواخر قرن ۱۹ آلمان و امریکا دو کشور مهم از لحاظ اقتصادی بودند. این دو کشور در زمینه درآمد سرانه بتدریج به بریتانیا رسیدند و سپس از آن سبقت گرفتند. با این حال، در جهان رو به رشد امروزی کشورهای وجود دارند که میانگین رشد

سرانه آنها بیش از دو برابر آلمان و ایالات متحده می‌باشد و این پیشرفت چشمگیری بود. عظمت این پیشرفت را فقط اقتصاددانهایی درک کردند که تا اندازه‌ای از تاریخ اطلاع داشتند. جهان رو به رشد امروزی را نیز می‌توان همچون جهان ترن ۱۹ به سه دسته تقسیم کرد: کشورهای دارای رشد سریع، کشورهای دارای رشد کند، و کشورهای ساکن یا پس‌رو کشورهایی که رشد سریع دارند توانسته‌اند از امتیازات کشورهای دیرآمده در عرصه رشد بهره ببرند. آنها توانسته‌اند از علاقه مردم خود به توسعه، انتقال سرمایه‌های بزرگ بین‌المللی به کشورشان، دانش و اطلاعات وسیع پیرامون شیوه‌های مفیدتر در مدیریت اقتصادی استفاده کنند.

بنابراین هرچند رشد قرن ۱۹ اروپا به طور روشن تداعی‌کننده توسعه نمی‌باشد، ولی به ما کمک می‌کند تا به چگونگی رشد اقتصادی قرن ۱۹ پی ببریم. در آن زمان رشد اقتصادی در سراسر دنیا صورت نگرفت و تحقیقات مورخان اقتصادی همچون آدامز و موریس تا اندازه‌ای علت این موضوع را مشخص می‌کنند. باید در پیش‌برد توسعه یک شبکه نهادینه ایجاد کرد که دربرگیرنده یک ساختار سیاسی، ایدئولوژی و یک نظام آموزشی و همچنین گروهی از محرکهای اقتصادی مناسب باشد.

۳. توسعه به عنوان یک تغییر ساختاری

یکی از عوامل رشد در کشورهای پیشرو قرن ۱۹ و همچنین کشورهای تازه صنعتی شده، صنعتی شدن می‌باشد.

تعریف توسعه را به اقتصاددانی بنام کالین کلارک نسبت می‌دهند. اگرچه او نیز این تعریف را مدیون اقتصاددان و آماردان پیشتاز قرن هفدهم سر ویلیام پتی (Sir William Petty) می‌داند. کلارک معتقد است که ساختار شغل اقتصاد در جریان رشد اقتصادی تغییر می‌کند. نیروی کار به طور فزاینده‌ای از کشاورزی که اولین بخش است

فاصله می‌گیرد و به طرف دومین بخش و سپس سومین بخش که به ترتیب بخشهای تولید و خدمات می‌باشند می‌رود. به موازات کاهش فرصتهای شغلی در بخش کشاورزی این فرصتها در بخشهای تولید و خدمات افزایش می‌یابند. این روند تغییر ساختاری را تا اندازه زیادی می‌توان با رشد اقتصادی یکی دانست.

کالین کلارک دو دلیل برای کاهش سهام در بخش اول و افزایش آن در بخش دوم و سوم ذکر می‌کند. اول وجود قانون انگل در زمینه تقاضا بود. یعنی همان طور که درآمدها افزایش می‌یابد، سهم درآمدی که صرف غذا می‌شود کمتر می‌شود و منابع از بخش کشاورزی به بخش تولید و خدمات منتقل می‌شود. دوم اینکه، درآمد در بخشهای تولید و خدمات نسبت به بخش کشاورزی رشد سریعتری دارد و این باعث افزایش سهم بخش تولید و خدمات در تولید ملی می‌شود. به هر دلیلی که باشد، تغییر ساختاری را می‌توان تا حد زیادی با رشد اقتصادی دانست.

شواهد تجربی نشان می‌دهد، کشورهای درحال توسعه از سال ۱۹۴۵ دستخوش تغییرات مهمی بوده‌اند. این تغییرات با فعالیتهای بخش خدمات که نقش مهمی سازی می‌کنند، توأم بوده است. اکثر اقتصاددانان توسعه، تغییر ساختاری را عامل مهمی در توسعه می‌دانند. چنانچه نظم جهانی تغییر کند، کشورها نمی‌توانند تمام تلاش خود را فقط به تولید کالاهای اولیه برای صادرات معطوف نمایند. صنعتی شدن یکی از عوامل اصلی توسعه است، اما از چند جنبه مهم با آنچه کشورهای توسعه یافته امروز دنبال کرده‌اند تفاوت دارد. صنعتی شدن در جهان درحال توسعه امروز بر مبنای تکنیکهای سرمایه‌بر (Capital intensive techniques) می‌باشد. بنابراین، در مقایسه با قرن نوزدهم، تاثیر کمتری در جذب نیروی کار نامحدود بخش کشاورزی دارد. علاوه بر این، ممکن است امروزه صنعتی شدن در کشورهای درحال

توسعه از طریق یک شرکت چند ملیتی صورت گیرد. این مسئله ممکن است با توجه به کنترل و مدیریت خارجی سؤالات بیشتری در زمینه اقتصاد سیاسی به وجود بیاورد.

به هر حال، همه دانشمندان علوم اجتماعی این عقیده که بیان می‌دارد توسعه از طریق صنعتی شدن ظاهر می‌شود را قبول ندارند. بعضی از آنها بر این عقیده‌اند که تکنولوژی جدید و نهادهایی که همراه آن هستند باعث مقاومت و اعتراض در کشورهای درحال توسعه می‌شود. ریشه این بحث را می‌توان در نظریه مارکس که بیان می‌کند، صنعتی شدن باعث انزوای کارگر می‌شود، پیدا نمود. بخصوص زمانی که یک تکنولوژی نامتناسب بر اساس منابع کشورهای که از نظر تکنولوژی برتری دارند، ساخته شود. مشکل تراز پرداختها (Balance of Payments) و تورم نیز توأم با صنعتی شدن به وجود خواهد آمد. شرکت‌های چند ملیتی قسمت اعظم سود را به شهرهای بزرگ سرازیر می‌کنند و این درحالی است قسمت بخش کمی از این پولها به جیب اکثریت مردم جامعه برمی‌گردد. مقاومت در برابر تکنولوژی ممکن است از طریق عدم پذیرش نظم صنعتی صورت گیرد. یا ممکن است اعتراض‌هایی علیه یک سری فعالیتهای خاص صورت گیرد، فعالیتهای همچون آلودگی محیط زیست به وسیله پایگاه‌های هسته‌ای و ایستگاههای برق هسته‌ای.

۴. توسعه به عنوان نوگرایی و منتقدان این نگرش

«در دهه ۱۹۶۰ تحقیر و تمسخر رشد بدون توسعه و نوگرایی مرسوم گشت. اما نظر ما چیز دیگری است. انتقاد ما بر توسعه و نوگرایی است، نه رشد».

استفن مارگالین (Stephen Marglin) یکی از نظریه‌پردازانی است که بیان می‌کند، امکانات رشد از توسعه و نوگرایی مجزا است. رشد کشورهای درحال توسعه به

منظور افزایش طول عمر، کودکان سالمتر، غذا و لباس بیشتر، مسکن کافی و امکانات بهتر ضروری است. آیا این امر ضرورتاً، یعنی دگرگونی کامل زندگی اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، و سیاسی؟ نوگرایی یک مفهوم وسیع در علوم اجتماعی است و بسیاری از منتقدان دیدگاه اجتماعی دارند. در اصطلاح اقتصادی، نوگرایی یعنی صنعتی شدن، شهری شدن و تغییر تکنولوژی کشاورزی، اما از نظر علوم اجتماعی یعنی تضعیف روابط سنتی و افزایش موفقیتها به‌عنوان پایه‌ای برای پیشرفت شخصی. از نظر سیاسی یعنی عقلایی کردن قدرت و رشد بروکراسی، از نظر فرهنگی یعنی افزایش امکانات مادی جامعه در نتیجه گسترش دانش علمی. در کل، نوگرایی یعنی تحول در جهت آن نوع نظامهای سیاسی و اقتصادی که در قرون هیجدهم و نوزدهم در اروپای غربی و امریکای شمالی گسترش یافتند. نوگرایی از نظر منتقدان آن تا حد زیادی یعنی غربی شدن. هیرشمن بیان می‌کند که اقتصاد توسعه هیچ‌گاه از مشکلات سیاسی و اجتماعی که از دهه ۱۹۶۰ مانع پیشرفت کشورهای درحال توسعه بوده است، رهایی نیافته است؛ وی این مشکلات را به فشارها و نگرانیهای همراه با نوگرایی نسبت می‌دهد. برای مثال می‌توان به ناسازگاریها و تنشهای موجود در کشورهای درحال توسعه، یا آشوبهای اجتماعی، خشونت‌های قومی و سرکوبهای سیاسی اشاره کرد. نشانه‌هایی از توسعه نابرابر نیز در کشورهای مختلف وجود دارد، مثلاً علی‌رغم افزایش ثروت در بسیاری از کشورهای درحال توسعه، فقر و بیکاری در میان فقیرترین مردم افریقا، آسیا و امریکای لاتین همچنان باقی است. اخیراً تاثیر نوگرایی بر مشکلات زیست محیطی همچون از بین رفتن جنگلهای مناطق گرم، تبدیل زمینهای زراعی به بیابان و هزینه‌های سرسام‌آور تکنولوژی مدرن مشخص شده است.

برخی از منتقدان نوگرایی این موضوع

که نوگرایی موجب تنوع و آزادی انتخاب شده است را انکار می‌کنند. روند نوگرایی غیرقابل برگشت است. چنانچه این روند در جریان باشد دیگر نمی‌توان به عقب برگشت، مارگالین بیان می‌کند که سالمندان در جامعه توسعه یافته ایالات متحده می‌توانند از میان تعداد زیاد سرای سالمندان یکی را انتخاب کنند، اما نمی‌توانند مانند فرزندان خود را انتخاب کنند. اما والدین در کشورهای فقیر می‌توانند چنین انتخابی بکنند.

منتقدان نوگرایی عمدتاً در کشورهای در حال توسعه و در بین قشرهای تحصیل کرده می‌باشند. این فرض که بیان می‌کند، هرچقدر افراد «باسوادتر» و «امروزی‌تر» می‌شوند، «غسری‌تر» می‌شوند، اشتباه است. در خاورمیانه، شهرگرایی و رشد طبقه متوسط باسواد به رشد اسلام کمک کرده است. علاوه بر این، ثابت شده است که نظامهای سنتی در کشورهای در حال توسعه بطور غیرقابل انتظاری سرسخت و قابل تطبیق می‌باشند، یعنی تابع جریانات نوگرایی هستند ولی مایل به جایگزینی آنها نیستند.

از آنجا که منتقدان نوگرایی دارای زمینه‌های تربیتی مختلف و عقاید ایدئولوژیکی متنوع هستند، تجویز یک فرمول برای ارضای همه و یا حتی اکثر موضوعات مطرح شده مشکل می‌باشد. اکنون نکاتی که یک اقتصاددان برجسته ممکن است در جواب این منتقدان بیان کند، ذکر می‌شود، هرچند اینها به هیچ وجه جوابگوی موضوعات مطرح شده نمی‌باشد.

الف: نمونه دیگر نوگرایی، نوعی توسعه محلی است. این نوع توسعه نیز درگیر تبعیضهای موجود در آن می‌باشد. ممکن است در این توسعه فقط منابع روشنفکران تأمین شود، یا به فکر ترویج عقاید یک گروه یا طبقه خاص شود. این نوع توسعه در ایران بعد از انقلاب تجربه شده است و در دستیابی به رشد موفقیت چندانی نداشته است.

ب: از نظر بسیاری از افراد، نهادهای سنتی محلی در کشورهای در حال توسعه

نه تنها سمبل غرور و ملی‌گرایی نیستند، بلکه نشانه‌هایی از پس رفتگی و عدم توسعه می‌باشند. اکثریت وسیعی از مردم و رهبران این جوامع، به نوگرایی به عنوان غرور و قدرت ملی می‌نگرند. فشار روشنفکران غربی برای توسعه محلی ممکن است راهی برای مطیع و وابسته نگه داشتن کشورهای در حال توسعه باشد.

ج: نوگرایی مزینتهای چشمگیری داشته است. حتی منتقدانی مانند گولت (Goulet) و برگر (Berger) اعتراف کرده‌اند که این مزینتها در چارچوب آزادی انتخاب دست‌آوردهای مهمی می‌باشند. افراد در انتخاب عقیده و قبول ارزشها آزادند. آنها می‌توانند به طور آزادانه شیوه زندگی خود را انتخاب کنند. این انتخاب متنوع برای کودکان و زنان بسیار مهم می‌باشد. نوگرایی باعث ایجاد بردباری زیاد در برابر گوناگونی مذاهب، فرهنگها و نگرشها شده است.

د: افراد می‌توانند به طور آزادانه مشاغل وقت‌گیر و سنگین را انتخاب کنند و در مقابل دست‌آوردهای مادی خوبی داشته باشند. پیشرفت تکنولوژی ارتباطات را وسیعتر کرده است و همین امر باعث شده تا افراد بتوانند براساس اطلاعات بیشتر تصمیمات بهتری اتخاذ نمایند.

ه: تمایل جوامع سنتی به طرف سرکوب و خشونت می‌باشد. در درون این جوامع نهادها و ساختارهای نابرابری وجود دارد که به بهره‌کشی ثروتمندان و قدرتمندان از ضعیفان کمک می‌کند. نوگرایی شرایط برای بخشش دوجانبه ایجاد می‌کند. بخشش دو جانبه چیزی است که میردال (Myrdal) آن را به عنوان حرکت از «حالت ستمگرانه» به «وضعیت رفاه» تعبیر کرده است. سرکوب و خشونت در جوامع مدرن هم وجود دارد، اما آیین‌نامه‌ها و قوانین پیچیده مانع آنها هستند.

۵. توسعه و تحول سیاسی

برای همه روشن است که الزامات سیاسی و اقتصادی که از سال ۱۹۴۵ بر نظام دستمزدها و تجارت جهانی حاکم بوده است

فقط برای نظامهای اقتصادی توسعه یافته طراحی شده‌اند. زمانی که موسسات برتن وودز، یعنی صندوق بین‌المللی پول (IMP)، بانک جهانی و گات (GATT) تأسیس شدند، هنوز بسیاری از کشورهای در حال توسعه مستعمره کشورهای استعمارگر بودند، انتظار نمی‌رفت که قدرتهای بزرگ جهان به منافع مستقل کشورهای مستعمره اهمیتی بدهند. امروزه نیز، کشورهای توسعه یافته بزرگ بر فرایند تصمیم‌گیری این مؤسسات تسلط دارند. حتی در مؤسسات چند جانبه‌ای مانند سازمان ملل متحد هم، سیاست کشورهای قدرتمند حرف اول را می‌زند.

گزارش جنوب سال ۱۹۹۰ که توسط سیاستگزاران و روشنفکران کشورهای در حال توسعه تهیه شده بود، بر اهمیت فشار برای ایجاد تغییر در مؤسسات بین‌المللی تأکید داشت. هدف این تغییرات این بود که مؤسسات بین‌المللی در برابر سیاستهایی که هدف آنها ارتقاء توسعه جهانی است مسئولیت بیشتر داشته باشند. در غیر این صورت رشد کشورهای غنی ممکن است باعث انزوا و تضعیف بیشتر کشورهای فقیر شود. این امر به بُعد بین‌المللی تغییر سیاسی برمی‌گردد که با تأثیر شرایط سیاسی خارجی در توسعه ارتباط می‌یابد.

تجزیه و تحلیلهای اقتصادی بیان می‌کنند که همه از یک چارچوب رقابتی سود می‌برند، اما هیچ مکانیزمی وجود ندارد که سود برابر را برای همه تضمین نماید. و این مسئله برای یک اقتصاددان توسعه یک معضل بزرگ و حل نشده‌ای می‌باشد. یکی از قوی‌ترین اصول اقتصاد، اصل تجارت آزاد است. همه از مبادله و تخصصی شدن بین‌المللی سود می‌برند، ولی تضمینی برای سود مساوی وجود ندارد. مضافاً اینکه رشد از طریق تجارت ممکن است، با علاقه کشورهای در حال توسعه به خوداتکایی و استقلال در تضاد باشد.

کشورهایی که به طور چشمگیری از استراتژیهای توسعه صادرات پیروی کرده‌اند

نسبت به کشورهایی که از سیاست جاننشینی واردات پیروی کرده‌اند، در زمینه درآمد سرانه رشد بیشتری داشته‌اند. این امر اگرچه یادآور اهمیت نیروهای بازار و رقابت بین‌المللی است، اما ممکن است برخی روابط مهم را پنهان نگه دارد. برای مثال، تجارت آزاد همیشه از طریق سیاستهای آزاد و مستقل از دولت حاصل نمی‌شود، دولت نقش مهمی در رشد تجارت کشورهای تازه صنعتی شده آسیا ایفا کرده است. باز بودن دروازه‌های بازارهای جهانی موضوعی فرهنگی یا جغرافیایی است که با سیاست توسعه همسو می‌باشد.

یک اقتصاددان وقتی که ابعاد ملی تغییر سیاسی را بررسی می‌کند، باید روند دموکراتیک شدن که هم‌اکنون در افریقا، آسیا، امریکای لاتین و کشورهای سابقاً سوسیالیست اروپا در جریان است را مدنظر داشته باشد. آزادی سیاسی بیشتر به عنوان وسیله‌ای برای ارتقاء رفاه مادی از طریق افزایش رقابت و همین طور به عنوان راهی برای توزیع عادلانه‌تر درآمدها، طرفداران زیادی دارد. آزادی سیاسی بیشتر یک هدف تلقی می‌شود، زیرا با افزایش آزادی فردی و فرصت انتخاب متنوع، رضایت انسان بیشتر می‌شود.

بانک جهانی بیان می‌کند که نه تنها دموکراسی به خودی خود ارزشمند است، بلکه یک رابطه تصادفی بین دموکراسی و رشد مداوم وجود دارد. دموکراسی فضای لازم را برای پیشرفت توسعه اقتصادی فراهم می‌کند. گزارش سال ۱۹۸۹ بانک جهانی در مورد افریقا به نام: «از بحران تا رشد مداوم» بیان می‌کند که فقط کشورهایی که دارای یک سیستم چند حزبی بودند (بوتسوانا، و موریس) عملکرد اقتصادی خوبی داشته‌اند. کشورهای همچون کنیا و مالاوی نیز که نسبت به همسایگان فقیرتر خود آزادی سیاسی بیشتری به مردم خود می‌دهند، عملکرد اقتصادی نسبتاً قابل قبولی داشته‌اند.

اکنون موضوعات آزادی فردی و فرصت

انتخاب گسترده را کنار گذاشته و این سؤال را مطرح می‌کنیم که، «شواهد تجربی چه چیزی در مورد رابطه بین آزادی سیاسی و توسعه به ما نشان می‌دهند؟ مطمئناً شواهد تجربی دموکراسی را شرط ضروری برای توسعه نمی‌بینند. اخیراً یک سری شواهد تجربی به دست آمده که نشان می‌دهد «توسعه تا اندازه زیادی به انتخابی که براساس ایدئولوژی بین «برنامه‌ریزی» و «بازار» صورت می‌گیرد بستگی دارد. برای کشورهایی که از اصول بازار پیروی می‌کنند، توسعه و آزادی سیاسی ارتباط نزدیکی با همدیگر دارند. اما در اقتصاد برنامه‌ریزی شده، آزادی سیاسی تأثیر معنی‌داری بر رشد نمی‌گذارد. ممکن است در نظامی اقتصاد برنامه‌ریزی شده‌ای رشد سریع باشد اما آزادی سیاسی وجود نداشته باشد. ولی در یک اقتصاد برنامه‌ریزی شده با رشد کند، آزادی سیاسی قابل توجهی وجود داشته باشد. در این نوع نظام اقتصادی هیچ رابطه ساده‌ای بین رشد و دموکراسی وجود ندارد.

شواهد تاریخی در مورد رابطه بین دموکراسی و رشد نیز مبهم می‌باشند. آیا تاریخ نشان‌دهنده وجود پیش شرطهای سیاسی برای رشد اقتصادی است؟ رستو در کتابش که سال ۱۹۷۱ چاپ دقیقاً چنین نظری داشته است. در جوامع سنتی، حکمرانی به وسیله آداب و رسوم صورت می‌گیرد. جامعه ثبات سیاسی دارد. اختیارات در دست افراد مسن‌تر می‌باشد. در مرحله «پیش شرطها» رقابت بین ارتش، بروکراتها، طبقه اشراف، و تجار جامعه را دچار بی‌امنی سیاسی می‌کند. در مرحله جهش اقتصادی، رقابت سیاسی ادامه دارد. اما به رقابت بین طبقات برای مثال بین نیروی کار و سرمایه توجه خاصی می‌شود. همچنین بین ارتش و بروکراسیهای غیرنظامی نیز نزاع در جریان است. در نتیجه با حرکت به طرف بلوغ، دموکراسی آزاد ظاهر می‌شود. موضوعات عدالت، رفاه و برابری مهم می‌شوند و بین دموکراتیک شدن و رشد اقتصادی به مرور زمان یک رابطه

مثبت ایجاد می‌شود.

آیا اقتصاددانان امروزی توسعه نظریه روستو را اقبول دارند؟ این نظریه بیان می‌کند که رشد اقتصادی به طور ضمنی بیان‌کننده یک «مدل خطی انگلیسی - امریکایی» است که از طریق آن رشد اقتصادی به ناچار در جهت یک دموکراسی نهادی آزادی حرکت می‌کند. برعکس جرس چنکران (Gershenxron) بیان می‌کند که اقتصادهای عقب‌مانده که در اروپا از طریق صنعتی شدن موفقیت‌آمیز «رو به پیشرفت» بودند به یک دولت قوی نیاز داشتند که بتواند سرمایه‌ها را به شرکتهای صنعتی هدایت کند و پس‌اندازها را از دست دهقانان درآورد. باتوجه به این مطلب، دیگر نظریه‌پردازان بیان می‌کنند که کشورها چنانچه در پی رشد هستند باید دموکراسی را محدود کنند. تقریباً تا همین اواخر تعدادی از اقتصاددانان و بعضی از سیاست‌گزاران بر این عقیده که رشد سریع نیازمند یک رژیم استبدادی است اشتراک نظر داشتند.

آدلمن و موریس نتوانستند در مطالعات خود رابطه نظام‌مندی بین رشد و دموکراسی را نشان‌دهنده و فقط عنوان کردند چنانچه زمینداران بر سر قدرت نباشند، رشد تأثیرات گسترده‌تری خواهد داشت. این امر با تجربه اخیری که در مورد کره جنوبی به دست آمد تایید می‌شود. بعد از کودتای ۱۹۶۱ دولتها تلاش کردند که ثروت را بین کشاورزانی که زمینهای کمتری دارند توزیع نمایند. زمینداران مخالفت چندانی با سیاستهای اقتصادی نکردند و علت این امر هم تأثیرات سیاسی اصلاحات ارضی قبلی بود.

دانشمندان علوم سیاسی باتوجه به تجربه کشورهای درحال توسعه بیان می‌کنند که فرهنگ بر رفتار و تفکر سیاسی تأثیر می‌گذارد. نگرش به قدرت و اختیار در جوامع مختلف یکسان نیست. در بعضی از کشورها سعادت جامعه نسبت به منافع شخص ارزش بیشتری دارد. برای مثال، ادعا شده است که در آسیای جنوب شرقی، نوعی قدرت شخصی پدیده وجود دارد که باعث

بقاء نوگرایی و رشد اقتصادی فعلی می‌شود. در افریقا ارزشهای دموکراتیک را فقط می‌توان در سطوح غیرملی مثل جمعیت‌های قبیله‌ای و منی دید.

بنابراین از نظر مورخین، و دانشمندان علوم سیاسی؛ اقتصاددانان توسعه باید بدانند که دموکراسی خصیصه‌ای است که ریشه در یک سری ارزشهای فرهنگی دارد. اگرچه تحول سیاسی بر میزان و هویت رشد و توزیع درآمد و ثروت تأثیر می‌گذارد، ولی یافتن یک رابطه مستقیم تاریخی بین دموکراسی آزاد و رشد اقتصادی دشوار است. در فرون ۱۸ و ۱۹ در جوامعی که اقتصاد مبتنی بر بازار از آنها سربرآورد، رژیم‌های استبدادی حاکم بود، اما ممکن است همیشه این گونه نباشد. حقیقت این است که بعد از توسعه، تداوم دموکراسی به خاطر خود دموکراسی است. از آزادی فرد و انتخاب گسترده. به عنوان اجزاء مهم توسعه انسانی یاد می‌شود و بسیار بالاتر از اینکه ممکن است در زمینه رفاه مادی نفعی داشته باشد تعبیر می‌شود.

۶. تمرکززدایی و مشارکت

تأکید کنونی بر مشارکت عامه مردم به وسیله استراتژیهای توسعه که در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ تدوین شدند، پیش شده بود. در این استراتژیها به پروژه‌های روستایی به عنوان راهی برای فقر وسیع و گسترده نگریسته شد. عقیده بر این بود که از طریق مشارکت بهتر می‌توان به واقعیت‌های سیاسی توسعه روستایی دست یافت. در دهه ۱۹۸۰ این تأکید تا اندازه‌ای کمتر شد. به مشارکت به عنوان وسیله‌ای برای ارتقای دموکراسی از طریق اعطای حق به کسانی که از نظر اقتصادی ضعیف بودند، نگریسته شد. ادعا شد که مشارکت استعداد زنان را مهار می‌کند. و به همین دلیل عنوان شد که مشارکت رابطه خاصی با بُعد جنسیت توسعه دارد. سیاست‌های توسعه از طریق مردانی که در سطوح بالا قرار دارند تعیین می‌شود. این است که فواید توسعه با یک دید مردانه

توزیع می‌شود. مشارکت باید تأثیر زنان را در توسعه افزایش دهد:

از تعاریفی که دنیس گولت (Denis Goulet) برای مشارکت ارائه داده است، می‌توان به گستردگی معنایی که به مفهوم مشارکت داده شده است پی برد. تعریفی از مشارکت وجود دارد که از نوشته‌های ایوان ایلیچ (Ivan Illich) برداشته شده است. این تعریف بیان می‌کند که با غیرتخصصی کردن تمام جنبه‌های زندگی یعنی آموزش، بهداشت و برنامه‌ریزی، به مردم نسبت به آسایش خود مسئولیت بیشتری دهیم. این تعریف از طرف جی. پی. نیک (J.P. Naik) نیز مورد تأیید قرار گرفته است. **تعریف پائولو فریر (Paulo Freire) از مشارکت بیان می‌کند که مشارکت افراد را بر سرنوشت خود حاکم می‌کند؛ وقتی افراد تحت فشار قرار می‌گیرند محکومین سرنوشت خود می‌شوند، و اما زمانی که در ساختن سرنوشت خود مشارکت داده می‌شوند تاریخ خود را می‌سازند و عامل توسعه حقیقی می‌شوند.** در آخر این که تعریفی از مشارکت وجود دارد که هم‌اکنون مورد استفاده قرار می‌گیرد و توسط موسسه تحقیقات سازمان ملل برای توسعه اجتماعی ارائه شده است. این تعریف به تلاش‌های هماهنگ برای افزایش کنترل بر منابع و مؤسسات توسط افرادی که تاکنون در این کنترل دست نداشته‌اند تأکید می‌کند. سؤال مشکلی که برای یک اقتصاددان وجود دارد این است که آیا مشارکت را باید به عنوان یک هدف تلقی کرد یا یک وسیله. اقتصاددانان اغلب نوع خاصی از تصمیم‌گیری را با این سؤال که «آیا نتایج بهتری» به دست خواهد آمد؟ مورد قضاوت قرار دهند.

منظور نتایج بهتر رشد سریعتر، بیکاری کمتر و توزیع عادلانه‌تر درآمد در زمان و مکان می‌باشد. به عبارت دیگر اقتصاددانان تمایل دارند که مشارکت را به عنوان وسیله‌ای برای رسیدن به هدف بدانند؛ آنهم زمانی که هدف توسعه باشد. ولی دانشمندان

علوم اجتماعی ممکن است مشارکت را یک هدف، یعنی بخشی از توسعه تلقی کنند.

مشارکت از طریق حاکم کردن ضعف بر سرنوشت خود به آنها قدرت می‌دهد. اقدامات مشورتی ممکن است از نظر دانشمندان علوم اجتماعی ارزشمند تلقی شود، زیرا انرژی افراد جامعه را مهار می‌کند و آنها را در امر تصمیم‌گیری دخالت می‌دهد. مشارکت به عنوان هدف یکی از ویژگیهای توسعه بنیادین است. این ویژگی ممکن است خود به خود به وسیله ضعف پدید آید، یا اینکه به وسیله طرف‌های سوم همچون مبلغین یا فعالین سیاسی. مشارکت افراد رده بالای دولتی یا طبقات بالاتر ممکن است وسیله‌ای برای دست‌یابی به یک هدف تعیین شده باشد. برای مثال به «مشارکت عامه مردم» در زمان مائوتسه تانگ در چین توجه کنید. هدف این مشارکت بهبود وضع موجود، آموزش، بهداشت، خدمات و کالاهای اساسی بود.

به هر حال، تأکید اولیه بر مشارکت به عنوان وسیله‌ای برای کاهش فقر در روستاها هنوز هم پابرجاست. برای اینکه روستاییان بتوانند در توسعه چیز کمتری از دست بدهند و به چیزهای بیشتری دست یابند، اقدامات معکوس ضروری است. تمرکززدایی کلید اقدامات معکوس است. عوامل خاصی در جامعه وجود دارد که در جهت متمرکز کردن فعالیت‌های اقتصادی می‌باشند. این عوامل عبارتند از منافع طبقاتی و شهری، نفوذهای سیاسی اداری، بازارها، و امکانات ارتباطی. ولی این فرایندها تغییرپذیر می‌باشند. مشارکت فقرا را نیرومند و توانا می‌سازد و در نتیجه انتخاب آنها را وسیعتر و نظارت بر حقوقشان را بیشتر می‌کند. مشارکت راهی است برای رخنه در چیزی که چمبرز آن را «دام محرومیت» نامید. یعنی وضعیت تقویت‌کننده ناتوانی، آسیب‌پذیری، ضعف جسمانی، فقر و انزوایی که اکثر فقرا با آن دست به گریبان می‌باشند.

دیدگاهی که بر اقدامات معکوس هم در زمینه منابع و هم در مدیریت تأکید داشت،

در حال توسعه منافع منطقه‌ای و محلی ضددموکراسی است. نخبگان فواید تمرکززدایی را به انحصار خود درمی‌آورند. در بدترین حالت، تمرکززدایی به این معنا است که دولت تفنگهایش را از شهرها روی گردان کند و به طرف روستاها نشانه‌گیری کند. تمرکززدایی ممکن است اهداف کاملاً متفاوت از آنچه بانک جهانی تعیین کرده است در خود نهان داشته باشد. بنابراین مجزا کردن مفاهیم تمرکززدایی و مشارکت ضروری است. بدترین حالت این است که ممکن ساختارهای غیرمتمرکز به دست دولت و یا نخبگان بیفتد و یا حتی بهانه‌ای برای اقدامات ضددموکراسی شود.

تمرکززدایی در تازه‌ترین معنای خود، به تمرکززدایی مالی مربوط می‌شود. یعنی اینکه از طریق این امر درآمدها و خدمات عمومی به سطوح محلی و منطقه‌ای برسد. اگرچه تمرکززدایی در ادبیات توسعه مفهوم کاملاً رایجی است و در واقع در اسناد و گزارش‌های بانک جهانی اغلب با «آزادسازی» و «خصوصی‌سازی» گره می‌خورد، اما در حال حاضر تعدادی از صاحب‌نظران در مورد فواید پیش‌بینی شده آن شک و تردید دارند. بحث این است هیچ گونه ارتباط ضروری بین دموکراسی و اعطای قدرت مدیریتی به سطوح محلی و منطقی وجود ندارد. در برخی از کشورهای

چیزی است که استور (Stoher) در استراتژی خود بنام «توسعه از طبقات پایین» از آن حمایت کرد. این مفهوم جدیدی از توسعه بود که بیان می‌کرد هدایت امر تصمیم‌گیری به اقدامات معکوس نیاز دارد. یعنی اینکه تصمیمات باید از رده پایین باشد نه رده بالا. منظور استور در حقیقت تمرکززدایی، یعنی توزیع منابع و نیروهای مدیریتی در سطوح محلی و منطقه‌ای بود.

از اوایل دهه ۱۹۸۰ تمرکززدایی در ادبیات توسعه رواج یافت و بعنوان راه‌حلی برای مسئله بروکراسی بیش از حد در کشورهای در حال توسعه که جوابگوی نیازهای محلی نیستند شناخته شد.

LS // Dependent Variable is IP
Date: 12-15-1996 / Time: 11:56
SMPL range: 1339 - 1369
Number of observations: 31

برآورد پارامترهای مدل

دنباله صفحه ۳۷

VARIABLE	COEFFICIENT	STD. ERROR	T-STAT.	2-TAIL SIG.
C	23.949344	41.333916	0.5794114	0.5675
GP	-0.1067952	2.7551736	-0.0387617	0.9694
DY	0.0630785	0.0281336	2.2421109	0.0341
IP(-1)	0.9366575	0.0599513	15.623644	0.0000
DD	535.81303	76.613965	6.9936731	0.0000
D57	-419.11213	125.34853	-3.3435743	0.0026
R-squared	0.947613	Mean of dependent var	716.0936	
Adjusted R-squared	0.937136	S.D. of dependent var	405.9549	
S.E. of regression	101.7837	Sum of squared resid	258998.0	
Log likelihood	-183.9612	F-statistic	90.44439	
Durbin-Watson stat	1.560800	Prob(F-statistic)	0.000000	

LS // Dependent Variable is IP
Date: 12-15-1996 / Time: 11:57
SMPL range: 1339 - 1369
Number of observations: 31

VARIABLE	COEFFICIENT	STD. ERROR	T-STAT.	2-TAIL SIG.
C	23.591190	39.506749	0.5971433	0.5556
DY	0.0634064	0.0263119	2.4097936	0.0233
IP(-1)	0.9352880	0.0474960	19.691950	0.0000
DD	536.20204	74.481067	7.1991723	0.0000
D57	-417.32406	114.29176	-3.6513922	0.0012
R-squared	0.947610	Mean of dependent var	716.0936	
Adjusted R-squared	0.939550	S.D. of dependent var	405.9549	
S.E. of regression	99.81012	Sum of squared resid	259013.6	
Log likelihood	-183.9621	F-statistic	117.5702	
Durbin-Watson stat	1.559331	Prob(F-statistic)	0.000000	